

نمانده شومنی چشم شاد بر بر سلبی	نمود جلوه انجلی شمع مطربی
که کرد رنگ روانش علاج آتش نربی	فدای نامحبت وادی عقیق شوم
رو در بلن جلوه زین جانب غریبی	زیارت تو کند آفتاب هر شب نند
گرفت رنگ زکات ز شیشه علمی	زیبک ذوق شکست تو پشت ساغراه
انصیب ز افق ام کن خلاوت رطبی	خوش است حسن نقاشان زبان کریم
توان ز ذره مادید نور خوش نسبی	با کتاب نبوت رسانده ایم نسب
که کرد تربیت من بشکر کرب عربی	بملک هند چون نیست طوطی آزاد

و بعد از تادیقه فریضه حج و سنت عمره و وصول بحضرت رسول صلعم و ساد و دست از مدینه طیب ببلد حرام اعظم نغم
در شرف و نظر و ابقی منافع در اثر و نعمت بود یکی خدمت علم شریف تقدیر کتاب اسد الغریز و ملازمت شرح سنن
سطره نبویه و انقاس فیوض و برکات از قرآن و اقتباس انوار از میر سید الاکوان علیه الصلوٰه و السلام بانعامیت
شفقت با تبع آن در ظاهر و باطن جان و ترک تقلید رجال و بحث از قبیل و مقال و اجماع جمله اقوال و احوال بسوی
کتاب سنت بقرآن باطن و سواد احمد

عشق می در زم و امید که این فن شریف چون بهر بلای دیگر موجب حرمان نشود

در گیر حصول توفیق و بذل همت ضعیف در اشاعت مولفات این اصول و صرف معلوم غیر معمول در اشاعت و نشر
مصنعات این ابواب و تفهیم از خویش باشد یا از دیگران و از اجنبی بود یا بگانه اندانچه درین باب اندرین مانده میسر
می تواند شد و این نعمت لائق را بهتر از آن حالت سابق یافت از نشسته بجزی که تا حال است و هشت سال میشود
انقاس اوقات مستعارش و وقت راه این کار است و نزدیک به پنجاه و نه کتاب در میان اختصار و تطویل در شمار
و هر چه در بابت طلب علم نوشته بود و اکنون آنرا خارج از اعتبار ساخته است و یک کتاب است در بابت اسائل
مشتمل است بر یکصد و هفت مسائل و دلیل الطالب محموی است بر یکصد و هشتاد و یک رساله و باین حساب مجموع
توالیف قدیم و جدید به صد و هفتاد و هشت مولف میرسد و بعد از اسقاط ۲۰ مولف به صد و پنجاه و هفت کتاب
باقی می ماند و مجموع کتابها که بیشتر از صد و صد جزومی شود و بیزین اهد فی الخلق مایشاء ربنا تقبل منا
انک انت الصمیم العلیم و تا باین شیوه خاصه موفق آمدند از آموذگی ظاهر و باطن بر روی او کشادند
و از دولت و حکومت چند آنکه نه فراخور حوصله و در خرد شایستگی او بود بوسه دادند

خانہ چند نشینی سری : بہستان کشر
چو چشم تویش زنی بادہ و گلستان کشر

اما حکایت دولت پس نچہ در ہر عام اپنی ارزانی میدادہ من یک کک . و پیر من متہ را از ہر پیشانی
یا و کاک اندازہ نمایند خود خارج جلد ریاستہ دستاوست و تا شکایتہ حکومت ایشا شاہان ساج و در
صد و نود و ہفتم باشد ہر ہشت کک و چیل ہر سہ ہزار و یکصد و چیل ہر یک تن و زبان اور . شاہ ساج
دو کک و کثیرار و چار صد و ہشت خانہ در اتی باد و کک .

برای نازنینی یک ششم ناز جوانی را
یو یو یو منی گیرم ہر سرہ کار دانی ما
معند اگر راست پرسی و نفس الامر جوئی ہمہ این فرج سوچ ایستادہ بر ایستادہ و بلاد بلاست و نامہ اینی
در خلا و ملاوہ یستادہ قفاست

مرا بر سندان جسم می نشانند
الہی بر سندان کوی نشینم
درین معذوری و مجبوری کہ خداوند پاک و فرزندہ افلاک بدان آگاہ است و دل شرمندہ و جان سراپا گشت
بران گواہ جز شکیبائی کردن چارہ کار بدست نہ آید و بانی ہومی و علی الخروج من سبیل فی کشاید
فقیر از سعادت ہیقدر کاف است
کہ منی بر سرش ساید ہما گندہ ہشت

در بنا افراغ علیہ اصبرا و ثبت اقدامنا و انصر لذیلہ القوم الکافرین
لقد حیت دون الخی کل تنوفہ
و غنضت ظلامہ اللیل بسود فحہ
و جنت دیار اسی و اللیل مطرفہ
اشیم بہا بر و بعدید و رہما
فلما الق الا صعدہ فوف لامہ
ولا شمت الاعزہ فوف اشفر
وسرت قلب البرق تخفق غیرہ
یعنی یہا نسو السماء علی ذکرہ
و دست عین اللیل بنظر عین
بیمتر توب الافق بالانجم الزھر
عترت باطرات المتطفہ السمر
فقلت قضیب قد اظل علی صبر
فقلت حباب سید بر علی خمر
ہناک و عین النجم بنظر عن شذر

شاید ایران ظاہرین و نظار گیان صورت پرست را در دنیا بخاطر نا آشنا و دل حسرت آرزو میگذرد کہ این
شیوایی و بلا خوانی ناز جهان انصاف است بکہ بگر گوشہ خانان ستم گزینی و اعتدالت و کمن چون این
بی سرو پا ابرو جمی آفریدہ اند و بر روشی بر خیزانیدہ کہ نہ از رد و قبول کسی بخاطرش کاری است و نہ در است

وضع آزادانه او از جانب احدی عیبی نترسد چنانکه غیب گویند بجای خویش است و تنگدستی است در سب که
 بر زخم بگر او نیز در مثال و هم است از برای دل ریش و کعبت که ترک دنیا عبارت است از آن است که خود را برهنه کند
 و شکر اگر سزد دارد و عیال و اطفال را بسختی گذارد ترک دنیا آنست که جامه پوشد و نان خورد اما آنچه برسد آنرا
 روان داد و با او میل از تر دل نکند و خاطر را بجزی از سازد و برگ این بهمان نیا و نیز در نشاء مهر و کین فالج
 بنی آدم پاکد گیر ملاحظه او بار خود و اقبالی آنست و نمیدانند که خیر و شر این عالم همه آثار قهنا و قدر او همانند قهنا
 بنده بیچاره در میان نیست تا محل ملاست یا موضع رحمت او انستی شد

خود را میان ممکنه جبر و اختیار
 مجبور بوده ایم که محنت را ساختیم
 گویند رحمت است طلبکار خوشی
 خود را باین امید گنگار ساختیم

و معذک اگر نظر در حقیقت نیک تر میرود معلوم میشود که امور بسیار است که بی اراده آدمی بطور میرسد و وی
 در آن بجهت قسرها یا مقتضای خلق و امر یا تعالی معذور است و در وارستگی از آن بیچاره هیچ مجبور

انچه نصیب است بهم میرسد
 گرانستانی بستم میرسد
 غم خد که قهرا از طرف کسی است و ملاست بر کسی

خبر از جن و انان العاقب نیکو
 شکانی سیایة المتندم

جرم از طرف غیر و ملاست چه بر سن
 گوئی سر انگشت ملاست زده گانم

و احدی تعالی علی کل حال بنده جانی را امروز از عمر فانی سال چهل و هشتم است است سال کامل در فقر و فاقه گذشت
 و مجرمانه زیست کرد و آزادانه بسر برد بعد از آن که بقدر کفایت از کسب دست بوی عطا کرد و دستا بل شد
 و فرزند آن بر آورد دست سال دیگر رو کجی آورد و هشت سال است که بعد التیا و التی جاگاه عزت و دولت را
 بوی سپرده اند و در علم و معلوم و حظ و مقسوم شمره روزگار شش نموده تا بعد ازین او را چه پیش آید فضیلت علم و
 لطافت طبع و فراغت خاطر و عشق در روان و محبت بیرون و در و خلق روز افزون و ساز او صاف طریقت لذت
 فقر و فاقه و شادی در غم و غم در شادی و آبادی در ویرانی و ویرانی در آبادی ترک امور دنیاست که هنوز در غنا
 ماباقی نیست و الله ماجد قدس سره و انتم الاحوال و رزوق و شوق در ریاضت و مجاهده و طلب فقر و فنا شما بیدار
 می بود و گر نیامیکرد و برادر من در علم سپاگری و شجاعت و سخاوت و علم و شعر و حال و ذوق نادره روزگار
 نیز است اینم همچو نیز بعد از کسب فنون علم و فضیلت سلسله علم حدیث و فداست این فن شریف تا اسکان خود

برپاوردن مشتمل در بین قوطر الجال و هجوم موانع و کثرت اعداد و تحول احوال با وجود بی تعلقی در استغنی با کمال طبیعت
 قلب و حضور خاطر بتفسیر از خویش ازین که در رضا نماند بلکه ظاهر افشا و اعلان باطن خود کرده است و باطن احوالی
 آخرت پرورده التفات دل با او از قهر طبیعت بر خافت این سبب میسر نیست مگر با استقامت و تامل و استوار
 در نفس الامر بر صفت قلب و قطع باطن از تعلقات رسوم و عادات است باشد که یونانیان الهی و ایزد را از این فرشته‌های
 او بنوازند و از ما سوای خود چنانکه سخاوت و بی اندیشه پیدا سازند و گویند با او می توانم کرد که هرگز مرا همسوس بر طلب یاد
 و شوق بر ترود و تحصیل اسباب فنا و ثروت دنیا نبوده است و نیست اگر توجیه قلب است بحاکم همین فکر و محبت است
 و اگر حدیث نفس است هم درین اندیشه است

بدین راز نهانی که در ششم دارم
 برل خیالی نهانی که در ششم دارم
 یقین که او ز بغداد است بر نمیدارد
 من از و فاش گمانی که در ششم دارم

حیرت آورم از جماعتی که از برای خلق کاری بکنند تا ایشان را از دینان اعتباری بود با خلق چه کار است کار
 با خداست لذت دنیا بهینه همچو لذت احکام است که در این میان راه و کرد و کرد و کند است این باقی با او شریک
 نقش بندید را بعد از ادای فرائض و وظائف جز تخریب رسوم و عادات شهر طریقه نبوی و ایشان را چه طبیعت است
 مع اعمده همانند رضا بهمنار و شش بود و با خود چیزی نیستیم اگر با شیم این شرب خودیم بود چون اشاء و مشهور
 علما و فضلا و طلب ناه و عزت و کثرت اسباب و جمعیت اموال و نزاع در خصومت با خلق می آید تا در اشکال
 می آید که در عالم ظاهر برود در زمره موالی مشهور با ائمه و این طایفه طریقت نگرد و هر دو با یکدیگر به کینه و کینه
 نگردیم و هیچکی را از طریقت خود بتصد خویش بخلعت و گوشت رسانیدیم مگر کسی آویز برای بعضی از استند
 برای خدا طالب نه آنست که اگر داند که حق بجانب دیگر است قبول کند و گرنه و سبب بگوید اگر پذیرد که بگوید
 چنین معلوم است آن نوع نیز می تواند بود که شما میگویند نزاع از برای چیست و جعل از کلام الهی که ایاستاد و شیخ خود محبت و اعتقاد
 بود درین معنی با برگیری جنگ نمیرسد و تصعب خود نیست این کامحبت است آنرا که محبت نبود چه کار کند طالب این ایام یک کتاب است
 و فعلا این هر دو را شیوه خود گرداند و بر کلمات این حدیث و مشایخ کرام اتماد کند و خود را زود بر دامن آفتاب بندد و شاک شبه را که
 و بعضی مسائل ایشان خلیجان کند بخود راه اندهد و درین راه اول بی تماشای آید و گرنه تمام عمر در خلیجان با نرد و با نردان که بتجلیه عساکر
 بعد از محبت ذوق و سلامت فطرت البته بر تیه تحقیق میرسد ما را در اول حال در کیفیت معنی تو سعید و محبت این عقیده
 ترود و خلیجان بسیار بود و پیوسته راه تحقیق آن نمی بردیم با خود گفتیم که چندین اولیای می نمود و مشایخ کبار برین راه

فراشته اند اگر ایشان غلط کرده اند و بر خلافات گذشته معاذ الله من چه چیزم گویند نیز بر خلافات با شرم عاقبت پناهنده
 که شرف هر دو تو میداو لاً و نزاع لفظی بودن آن ثانیاً به معلوم شدن طریق جمع میان هر دو شائبه و دریافت نیستی خود
 و هستی خدا را با عاقلان هر شد و منتخان اکابرین از مشایخ و محدثین خضر این راه آمد اکنون اگر بصد حلیه خواهیم که خود را
 در شب اندازیم ممکن نباشد اینقدر ضرورت است که تقریر این مسئله پیش عامه بکافیه این عهد نباید انداخت و در
 ظرفداری جماعتی از سلف یا خلف تعلیل جماعتی دیگر از قائلین یا اعدین نمیباید کرد حق را در مظاهر کونی چنان بیند
 که صورت را در آئینه بشر طیکه آئینه از میان بر خیزد و همان صورت منظور ماند و این معنی فقر را در اینجا میرسد
 تا اینجا چه نماید معالیه طریقت بسیار است که مردان این راه و صاحب بنیان عالیجاه دارند اصل کا حقیقت همیشه
 که ملاحظه بمعیت حق بجمیع اشیاء از دست نرهد و یکدم ازین خیال باز نماند دست در کار و دل بیار چنانکه گفته اند
 همین معنی دارد حالت ذکر و توجه حضور خود متانی غفلت است علامت صحت نسبت و روح آنست که در احوال دیگر
 از اکل و شرب و غضب و نزاع با کسی بشیار باشد و از معنی فاضل نبود و شایع گفته اند که عالم از دست و بدست
 بلکه همه اوست و در گفتن بهتر همین است که گویند همه از دست این کار و دل است بزبان تعلق ندارد و گفتن همان
 که موافق شریعت بود و اگر اینک ملاحظه کنده حقیر است معنی از دست را این معنی همه اوست یا باید غیر حق می باشند
 و از کجا باشد که الله و لعلیکن معنی این بر چه شده از شد و الا ان کما کان یعنی اکنون نیز می است چیزی

دیگر با او نیست

عقل در اثبات وحدت غیره نیگردد و چرا آنچه جز هستی است هیچ و آنچه جز حق باطل است
 غایب مافی الباب آنکه اهل شریعت نیستی با سوار احوال برستقبل میکنند و اهل طریقت آن نیستی را در حال پیوسته
 می نگارند پس عند ربك صباغ و لاسا و در حقیقت ماکل هر دو تقریر واحد است و توحید بجای خود ثابت است
 راستی فتنه آگیر است سر و قاتش هستی ما جز دروغ حاصلت آیز نیست

پیش با هر عبارت که گویند ما همان معنی توحید فهم میکنیم در فهم ما آن این هر دو عبارت که عالم مخلوق اوست یا نکه
 اوست یک معنی در می آید و همه از عقل و ذوقی که در سکوت از همه مسائل و اختای آن دست میدهد و گفتن
 نیست هر چند پنهان دارند ذوق و برکت زیاده تر شود اگر گاهی از کسی این حرف سبوح میشود چنان غیرت
 دست به هم میدهد که اگر ممکن بود صریح بر زمین او زده شود تا با از زمین درم نزنند خود گویند از راه در آن عالم
 غیر از ضرورت سنگ حرمت شریعت بر خفا گفتیم و نوشتم از آثار شرب عشق و محبت است که از برود طهرت

بر آن مخطوب آمده ایم و درین پیران سرخی استجوی این کاران دست نیاید و بی قیدی و رسوائی مناسب نناید
خود را بزور نگاه میداریم و گردان چنان از آتش محبت که باست و جان از شوق این کارخانان خراب مجلس دلم
از اول تا آخر شوق و دل در دو محبت است و بزم جانم از فرشت تا سفت پراز ذوق تلاوت قرآن سماع احادیث

نبوت رسالت صلی الله علیه و سلم

از داغ الفت ست دل بسینه کافر و دشمن
غیر از متلع درد ندارد در کان ما

رستم کجا بزور ضعیفی ما رسد
کو و غم است گاه تن ناتوان ما

سوز و گرمی درون چنان است که آتشی در زیر خاکستر چنان می باشد اندک که کاویدند همه آتش بر آید وقت قلب
و قلق باطن را چه بیان میتوان کرد ممکن است که سخن از درد و الفت مذکور شود و شعری خوش مضمون بگوش رسد
و جان متاثر نشود و تن حرکت نماید بارها خود را بوی این که چون بیماری حرفی ازین باب در کدام رساله یا کتاب بنظر
گذشت یاد در بزمی از زبان کسی نظمی ازین وادی سمیع اقتاد خواه مهربانی بود یا فارسی یا هندی دل در دست نماند
و خاطر را ذوق آن معنی تازه و زیبا بماند هم در پیش عشق می باید چه یونانی چه سکه یا فی جمع تذکره های اشعار و گوید او را
ر باحمیات ساده و پرکار اگر ازین صنفی ناپید انکار نیست از کجاست و چون است و چراست بعضی آدمیان هستند
که باین کس کاری ندارند و از ایشان نسبت باین کس آزاری نه و کمن ایشان را در دل این جنس جانی نیست بیشتر
بی رضائی من با جماعتی است که تکلف و تصنع کنند و نفاق ورزند و آشتالی نمایند و خلق را چنان نمایند که نباشند
بی تکلف راست است است می باید بود و چنانکه باشند می باید نمود کار با خداست با خلق اصلا کاریست تا در اتباع
سنت باشد مختصر نیست نفع الطیب نام که وقتی خاطر بر ابدان خوش کرد اتفاق افتاده بود درین زمان که روزگار ضعیفی
و پیری سایه بر سر انداخته چندان معنی فنا و نیستی بر حال دل غالب است که محظوظان در دست را فرست و فراغت
دست بهم نمیدهد و هیچ چیز از جامه و طعام و آسایش صبح و شام و محبت و مخالفت تمام از خویش و بیگانه تعلقی که نیست
شوق و غریبیت تنه می باشد باقی نیست و کلام کجا بر از دست ما می آید که خود را پروریم و بشیر یا نباشیم هر دو برابر است
معنی خوف و خشیت آنقدر چیزی دارد که کم وقتی از معنی فراغ و خوشحالی روزی میگردد در نفس خود هرگز یک چیز
نمی بینیم که آنرا دست آوریم خود سازیم و دانیم که پیش خداوندگار بکار خواهد آمد بگره نظر بر کبریا فی و عنانی حضرت حق
من افکار و بیانات و اشارات بر باد می رود و خداوند که عاقبت همیشه تا دم آخر و نفع از این بیرون بیرون بگذرد
دل ازین خیالی محنت لرزان و ترسان است و جان ازین اندیشه پر طلال بنیامت گریان و بر این حضرت غریب

شکسته فوازی این نمک پرورده عنقوصیان را بطلقت عام خوردند و بوقی و حالش مخصوص گردانیده است که با خود سر
دارم هر چند سرسری باشد و با خیال خویش خوشتم اگر چه مال خود لیا بود همواره در عالم جان از عشق و محبت و در دوستی
و هم میزنم و در طریق غربت و شکستگی و فراق و افتادگی قدم می نهیم در زاویه غربت افتاده ام و دل با میزاری نهاده
باید بچشم از نیک و بد کاری نیست و از هیچ آفریده اصالی بر دل غباری نه از صاحب است این و آن فایغ باله بکلاز
ذکر زید و عمر که در تراکیب نخونده کور میشود نیز در ملامت

ناسازی مزاج بکس ساختن ندارد چندی بخویش اینم ناچار استیم

از ایام طفولیت نمیدانم که بازی صیت و آرام چه و خوشه لی کدام و آسایش کجا و سیر کوه هرگز طعام بوقت نخورده
و خواب در محل نبرده شطری از عمر در طلب علم گذشته و پاره در سفر معیشت و قدری در راه حجاز سیمت طراز
بعزیمت تادیافریض و حصد بزرگی در مطالعه کتب و زحمت تالیف و اندکی در تلاوت و فقرات اذکار سه

چه و در هائی چراغی که در دماغ زلفت کدام باد و محنت که در ایغ زلفت
کدام خواب چه آسایش و کجا آرام چه خار خار که در ستر قراش زلفت
بمیرتم ز دل خود که عمر زلفت و سله ز کج غمگده هرگز بصحن باغ زلفت

هر چند درین پیری و زمین گیری اسباب طرب جمله میاست و ابواب ناز و نعمت هر گونه مفتوح اما ذوق حالت اولی
همین است و شوق در و نش چندان ناز کار و نازده خیال باغ و بهار این چنین دنیا در دیده بعیرت و نشان
خارست و بوی گلستان این برگ زلف و شیم عبرت او در رنگ غبار محمدی ز لب احمدی مشرب است نقش بندوی
طریقه صوفی مذیب قلق در دند او خضر این راه است که مع نقش خوانند ذوق برون او جذب خاطر است که فاتح

طریقش دانند سه

هو العفوز ز جوشش شراب می شوم صریر باب بهشت از باب می شوم
بر آستان خرابات چون تابشم فرش که بوی زنده دلان بین تراب می شوم
دویدن می گل رنگ را بکو چه ارگ بعد رسانی آواز آب می شوم
صفای پردگیان خیال می بینم صدای پائی غزالان خواب می شوم
ترانه که سر درازان شود در نگین هر چه می نگرم هیچ در تاب می شوم
صدای شپس جبریل عشق هر ساعت ز جنبش دل پر اضطراب می شوم

مگر صحبت و الهای گرم می آسند
که از لباس تو بوی کباب می شنوم

تفاوت است میان شنیده و من تو
تو بستن درو من قسح باب می شنوم

تفسیر این چند تراجم که بعنت طلیح فارس می گسب روزمره متعارف این دیار و محاوره است این روزگار بقید
تخریب و بند تقریر در آمد و از گزین نامهای علماء کبار و تذکره های مشایخ ایرا بر بضبط عبارت و جود اشاعت
پسیده شد بغیر آنست که حرف بسته زبان قلم و سخن نگاشت به قلم زبان را بار و دیگر بر تکامل سخن تواند زد و تا این
نامه نگاران بنظر دیگر تواند پرداخت هر چند استعداد بلند و فطرت ارجمند و قدرت خیالی لازمی و قوت معنی آفرینی
در بطی برب ریاض و ولی بقواعد تصفیه مراض و جمعیت باطن و طماننت فواد و شرح صدر که شراط معتبره و این
و ذکر اندکی مغموم و انواع توزیع بال و اقسام تشتت خاطر و صحبت با جنسان و گرفتاری در کار و بار بنا بر زمان
و مقامات گوناگون آلام و مصادمت امسالت مراض و اقسام و ضعف دل و دماغ و تنگی ظرف و تنگی ایام
که موانع قویه و محالین جلید این عمل اند و فور موجود اما بعد از اتمام و رسیدن آغاز با انجام و پیوستن مقدمه با تمام
دیده شد که چون کجکول در یوزه گران پراز نوالهای گوناگون است و همچو دلق در ویشان بهیئت اجتماعیه مرقع
پاره های بوقلمون پشراست از صاحب نظران بلند فطرت و صاحبان انجسته فکرت و صوفی نشان پاکیزه طوط
در ویشان نیک نیت آنست که جامع این شوریده نامه و اخوت آزمایش از زلزله ربای مرتبه نهند و جز ریزه چینی
مزیت دیگر نهند خدا میدهد و بنده بخش میکند و کیف که از رسم ظاهر که بیان بستن و دست بدست کسی ادرست
اسمی ندارد و از اسم باطن که زانوی ادب پیش یکی از اولیای ائمه است نمودن و ادب آموختن است رسمی در میان
نمی شناسد خداوند اگر دنیا دهبی بطریق ده که خصل در کار دین نیارد و نعم آخرت را از دل بر ندارد آلهی سخن خود
و سخن پیغمبر خود و جبهتی بخش که در آن مستغرق گردیم تا هر چه غیر ذکر تو یا حدیث پیغمبر است نامه آن در نور و ایم یارب
دم از صدق نیت نمیتوانم زد که از تو هیچ پوشیده نیست صدق نیت از تو سچویم و انخلاص طویت و حسن عمل
از تو سچویم رب با خضر و ارحم و انت ارحم الراحمین و تجاوز عما تعلم انک تعلم و لا تعلم و انت
علام الغیوب اللهم احسن عاقبتنا فی الامور کلها و اجرنا من خزنی الدنیا و عذاب الآخرة

خاتمه کتاب و سجع طیه المستطاب

شیخ محمد بن عربی رحمه الله تعالی را در کتاب فتوحات مکید و صلیبای حکیمیت که در باب پانصد و شصتم

و در ذکر است تفصیلاتش پر و داخته و کتب مذکور را بر این تمام ساخته مناسب می نماید که بعضی الفاظ و معانی
آنها را نیز یاد کرده شود تا به خواننده و دانشنده بلکه شنونده آن اگر نیت خاص دارد بابت سفاکشاید و روانی
و هدایت جلوه نماید و این وصیت بتداعی از موصی نسبت بکدام بتداعی ایشان و جاعل کون و مکان است
و بندگان در آن پیروان سنت الهی و شریعت رسالت دستگامند

وحي الاله و اوصت رساله فلذا	كان التماسي بهم من الفضل العمل
لك الوصية كان الخلق في عمه	و بالوصية دام الملك في الاول
فاعمل عليا و لا تحمل طريقتها	ان الوصية حكام الله في الارض
ذكرت قوما بها اوصى الاله به	وليس احد اشا من في الوصية لي
فاه يكن غير ما قاله او شرع ا	من السلوك يهتدي في اقرب السبل
فهدى احمد عين الدين اجمعه	وصلة المصطفى من انزل الملل

بنده چون در جامی گنجهی گندمی باید که از بنمای زودت تا آنکه غامقی به در انجامی بکنند و عبادتی بویزد آرد تا چنانکه
آن جامی بروی گواهی و بر نهان برای او گواهد باشد بتبع السبب الحمد فتمحو او ان اعسنات بين هذين
السيئات ذلك ذكرى للذاكرين و دیگر گمان باشد انیک می باید داشت و در هیچ حال با چنین مجتبی و بندگان
بگمان نمی باید بود و اناعد ظن عبدي فليظن بي خيرا قويا و اني که همین نفس آخر انفاست باشد بسیار بگمان
روسی و کمالین بدان شوی

فما فاج اعيا و نفس يك نفس رباشن شاید همین نفس بن خسران پسین بود

و دیگر ذکر خدا در سر و عن و در نفس و در نامیاید که که یادت مرا و را موجب او است مرتقا ذر و ان ذکر که
در حدیث صحیح آمده و انامعه حين يذكرني ان ذكرني في نفسه ذكرته في نفسي و ان ذكرني في ما اذكره
في ملاخيره منه در باب که این چه سیت و ذکر است و در که ام عمل و بزم است

اهلا من اهل التوفيقه	قول المبشر بعد اليأس بالفرج
لك البشارة فاخلع ما عليك ففقا	ذكرت ثمر على ما نيك من عوج

حق تمام گفته و الذاكرين الله كثيرا و الذاكرات و با جمله کثیر ذکر و خواست و در هر حال و در هر حال دیگر بگمان
همچون قریب شمارت میاید که و بقدر استطاعت و اندازد و جمد و استقامت در هر زمان و در هر حال ثمر صادق میفرود

وان تقرب مني شبرا تقربت منه ذرا و ان تقرب مني ذرا انا تقربت منه باعوان اتاني بمشاورتيه
 هر دو با هم آید بجان گرفتاری بنوعی که گوییم نهی طریب و اگر یکیشی زهی شرف و شبر با شبر ذراع باشد ذراع
 با ذراع باع بود و شوی را چون دو چند سازند هر دو با نامند غرض آنکه تقرب با با بند و مضامعت قرب بند با خداست
 یکی ستانند و در آثار زانی دارند کسیست که شکر این نعمت بجای تو اند آورد و دیگر اگر از دست کار غیره بی آید
 باری در حدیث نفس بان عمل خیر خود بتقصیری اندران راضی نمی باید بود و اگر خاطر بی شکر خطور کند می باید با عزم خود
 بر ترک آن نماید بلکه قدری سابق و قضای لاحق را مشکیه مال گردد در حدیث آمده بجز سید را نمی نویسد ما را که
 بجای آورده و هم نعمت را حسنه می نگارند اگر چه بکار نبرد و این نیست مگر سبق است بر نصب و تقدیم غفور بر قهر و ترجیح
 غفران بر عیان و اندازه آن از قمار و غفار از یک تا بیاری با دیگر است شیخ گوید فلان من المغفرة لکاح صحت
 وان لم ینتب و دیگر شایسته است بر کلام اسلام که لا اله الا الله محمد رسول الله است و بنا بر اتقوا به زیادت علم
 انتم من اولی الامر و اثبات جامع آمده افضل ما قلته انا و النبیون من قبلی لانه الا الله
 و چه چنین نباشد که این کلمه توحید است و هیچ شیء مائل توحید نیست لوان السموات السبع و عامرهن غیر رب
 و الارضین السبع و عامرهن غیر ربی فی کفة و لا اله الا الله فی کفة مالت بمن لا اله الا الله باجماع
 در میزان اعمال گویان تری ازین سخن و بطاقت آن نیست قال الشیخ فعلیک بازوم هذا الذکر الذی یقوت

الله به وما یعلم به السعادة فتمت

مهما تفكرت في ذنوبي خفت على قلبي احتراقه
 بكنه ينظفي نصيب بذكر ما جاء في البطاقه

و دیگر از معانی است اهل این کلمه دور تر میاید که تحت و خاک و رب بخدا بنا بر این شمی بر سر خود نمی باید خست و یا
 اگر چه بمقدار قریباً برضی خطا آرند چون شرک نکرده اند ملاقات خدا با ایشان براه مغفرت خواهد بود و میفعل الله
 بعد از آنکه ان شکرتم و امنتم و دیگر ملازمت فرض الهی است بوجه ماوربها و اکمال این نشانها و فلان شکر
 عمده آلات قرب خداوندی است ما تقرب الی عبدي بشیء احب الیها افترضته و ما زال العبد یقرب
 الی بالنوافل حتی احبه نقصانی که در نماز با از راه ترک یا قضای فتور در احوال راه می باید این تا فلما جیران بروز
 استغیر میکند شیخ گفته و نیست النوافل الا ما اصابه الفرض و الاصل فی الفرض ذک انشاء عبادة مستقلة لیسها
 علمه الرسول و عبادة و دیگر مراعات اقوال میاید کرد چنانکه مراعات اعمال میکنند بلکه خود قول من جمله عمل است

باید که خدا را نزد لسان هر قائل اعتقاد کرده و در برابر جنانش دانسته نگاهبانی سخن نماید و حرفی نماند گفتنی و کلامی نماندندنی گوشتق آن نباشد گویید و نشود مایل بلفظ من قول الالهه رقیب عقیدت ولا یحب الله الیه السوء من القول و کذلک یکتب الناس علی من اخرجهم فی النار الا حصانک السنه بعد مکیمی گفته هیچ چیزی مستحق تر بحین از زبان نیست زیرا که در پس و در و از راه افتاده شفتین و استان و معینه اکثر الفصول است و باینها مفتوح بسیار قلت کلام و کثرت سماع را همین قدر نکته بلند است که زبان یکی است و گوش دو است

بمخاطب هیچ مضمون بزرگ بستن نمی آید نموشی معنی دارد که در گفتن نمی آید

و بیکر صورت حیوانی ذی روح هرگز نمی باید کشیده در خانه نقشی از آن نمی باید گذاشت مسرور را روز خوشتر تکلیف جان رسیدن دهند و نتوانند پس بعد از این سخت بتلاش سازند و من اظلم من خبیب فخلقوا خلقا کثیرا فلیخلقوا ذرۃ و لیخلقوا حبه و لیخلقوا شحیره و لیکرمها را پر سحوی میاید کرد که در آن اعتبار و ذکر میست دیدن از اصل خبر میدهد و نظاره ضعفش تمبیه بر افتقار خودش میکند یا این آدمی مرضت فلم تعد فی و کلام وقت بهتر از آن باشد که بر ادبی را عیادت کند و خدا را نزد او بیاید یا مسافری را که رویهای عدم میگردد نفسی چند

مشایعت فرمایید

دزدیده ام از بهر تو در سینه رمی چینه وقت است اگر آنچه نمائی قدمی چینه

و بیکر خود را از بار مظالم عباد سبکدوش میاید کرد و ثقل این وزر بر سر نیاید برداشت که ستم روز قیامت تیرگی است و این ظلمت من مردم از حقوق واجبشان صورت می بندد و از ترک عیون او در کارهای خوب معرفت پیدا می آید در حدیث قدسی است یا عبادی انی حرمت الظلم علی نفسی و جعلته بینکم محرمات لانتظروا الحدیث رواه مسلم عن ابی ذر و این حدیث ابی ذر در خود خوانست که آیه از نوشته آید تشریح هر که از تو گمانی شنیده باشی که شیخ همین معدن گوهر است و ببطمین بحر و بزرگنمایی بدتر از ظلم در عالم نشان نمیدهند و سبحان الدعوتی بزرگتر از مظلوم بیان نمیکند

گفتم اهل ستم چه طائفه اند گفت گرگ و سگ و شغالی چینه

و بیکر عالمی که علمش او را بر عمل بر نمی انگیزد هر چند نظاکا است تو در باره او علم خود را عمل فرماتاری و می فاکرده باشی و بنابر تادب بصفت آنی از حال بدش در جواب یقینی چه علم او هم یکی درجه بلند است نزد خدا چنانکه علمش اگر میکرد رتبه او بلند بود پیش او تعالی نیت غیر روح امور است و هر کسی را شرفه اراده او بالضرور نفس کانت هجرت الی الله

در رسول فخرته الی الله در سوره من کانت هجرتة الی دنیا و الی امة یسکها فخرته الی ماها اجر الله
 در تمام شیخ عالم نظام ذکر فرقی شده که در ذن و دین و جاه و نام برده و در بیان هر یکی بیاد و تفصیل سپرده
 فان شدت الزادة فی ریح الیه و عولی صلیه و دیگر تا اگر نیست از آنکه هر چه در او در دستاره و مراقبه است
 باشد آنچه در او فحمتان و اوده تا شکر و سپاس و بجا آری که شکر نعمت صید پرست و کفر آن شیوه شیطان بر
 و آنچه گرفته از برای آن گرفته که صبر کنی بر میت و محبت او سمانه سرفراز گوی و چون با قیاس و تزار و دست خود
 گیر و ایوست که احوال و حال محب با محب کند و از جلایان اخذت ترا محبوب سازد و ولا شکر بر بد عروس
 و لیس و راه عبادان قریه و ناکند که بفران الغامر بگوش که کسب اجساد آن نمیتواند و در این دنیا که فانی است
 و اسلام با همه کس است

الکل شیء اذا فارقته حوض و اربع اشیاء وقت من عوض

و دیگر اوقات او بی اتوبی تعالی را از تم تموم می باید شکاشت و تخم خلالت از زمین عبودیت زدنارنی باید شکاشت
 هیچ نیستی که آن حق او بیست حدیست عدم شرک است با او بجان جلی باشد یا حق شرک جلی واضح است و شرک خفی
 اعتماد کردن است و اسباب موصوفه و کون بقاب بسوئی آن و سکون آن در آن و این از اعظم رزایا آخر روی

و اکبر بلایای دینی است

لا تعقل الا علی الله فکل امر یبیدا الله
 و هذه الاسباب حجاب فلا تکن الا مع الله

و تیران گفت که ما موریم بسین بر عیال و نفقه آنها بر ما واجب است زیرا که سخن در اعتماد بر اسباب سکون دل
 بر این است عدم عمل از برای آنها کرد و عیال و من الذمهم بالله الا وهم مشرکون را شیخ همین معنی تفسیر کرده و گفته
 یعنی و الله اعلم هذا الشرك الخفی الذی یكون معه الايمان بوجود الله والنقص فی الايمان بتوحد الله
 فی الایمان لان الالهیة فان ذلك هو الشرك الجلی الذی یناقض الايمان بتوحد الله فی الالهیة

لا الايمان بوجود الله

ومن یوق الله یجعل له کما قال من امره عجزا
 و یرزقه من غیر حساب وان ضاق امره فرجا

و دیگر حدیثی که در از آنکه در دل اراده علو در ارض در آید و این خیال فاسد در سینه باید که انباشت بدست

و صاحبش از درگاه بچون و چگونه و آدمی زود را بهترازین مراد می نیست که کسی او را نشناسد و نه وی بر کسی با
 و اندر حدیث است از سرور کائنات مسلم آن محتاج علی الله ان لا یرفع شیئا من الودیه الا وضعه شیخ گوید
 دان گفت انت ذلک الشیء فانظر وضع الله اولک آری اگر فکر کنی از طاعت خدا تعالی اجلی کرد و نفعی با تو
 و بقول سر فرزند شیخ و مندر این چیز دیگر است که از خود است او نیست خاک تیره افتاده را چه یا را که دم بزرگی زند
 و قطره آب بجایه را چه حجت که فرزند بجز زانیه ذلک الی الی الاخره فیجعل الذلین الی الی من علوانی الاخره
 و الاضداد او العاقبه فی التفتین باطل تو خور خور ایان یعنی نشوی و از خواجه خرمول و ذات و سکنت و نشوع و نشوع
 هیچ نخواهی و گزوی سبحان از خود در دست خطی او است و این حالت دست نمیدهد که دیگر حق مشهود گردد و غنق و
 عالم از نظر است با بر نفع و شوی شیخ گفته و لیس بد از اکتساب بر آن است که او به حاصل نفع مقام
 التهور و غایه الوجوه و المله غوب انقی المصنوعه و دیگر بدیال و مراد است در دین که از آن هزار دل میاید
 فرزند و خواجه حق باشد یا بطل اگر بطل است خود بدیال از اس لام نیر سد و اگر حق است از برای او خانه و میانه
 میومینا زند و این آنجاست که در مناظره حازان استایره و غالب احوال و اکثرت قبل و قان مکن نیست پیشتر
 بیشتر از سود او است شیخ سیرا بد که ما یعمل ففقا و زماننا الیوم فی مجالس مناظره اخص بنووت فی ذات
 تنقیح خواطر هم قدر یلزم المناظر فی ذات مذهبها لا یعتقد و قولاً لا یرضیه و هو یجادل به صاحب
 الذی یعتقد فیها اذ حق فی یفقد وجه النفس فی الذلایان یعول له انما نعمل ذلک لتقیح الخاطر لا
 لا قامة الا باطل و ما علم ان الله عن انسان کل قال ال انحرما قال و دیگر حسن تعلق و ایمان بخیر هم اجتناب
 از سفاکی است اما بعثت لانتدیه مکارم الامتلاق و اذک لعلی خلق عظیم فبما رحمة من الله لنت
 لهم ولو کنت فظا غایطه القلب لا افضوا من حوائک و اخلاق را صدق است که شیخ هم در رساله جدا گانه
 نوشته تا آن صارت شناسنامه نشیو و استاز یکا مراد سفاست دست بهم نمیدهد قال و هو علم شریف خفی فلا
 یفوتک فان ذلک یختلف باختلاف الوجوه و راست گفته زیرا که اغراض خلق متباين است اگر چه در
 شد و شمش عرو با خط میگرد و پس لا بد است از دریافت مصارف تا با شتاق مع کار بران بنجار بیان آید و دیگر
 بهرت است از در کفر بسوی دار اسلام زیرا که در اقامت میان کفار امانت دین حق و اعلام کفر بکینه آبی
 باشد و تا تواند در مکه کفر نماید که مقصود از قتال همین بطنی کلمه ضد او سفلی کلمه کفر است پس شیخ گفته
 و لهذا احجزنا فی هذا الزمان علی الناس زیاده ببت المقدس و الاقامة فیها لکنهم یبدون الکفار فالایة

والتحکم فی المسلمین و المسلمون معہم علی اسوہ حال لغو ذباہہ من تحکم الایہواء گویم و نیست نام برای

ہندوستان امروز و ما شبہ اللیلة بالمارحۃ است

رق الزجاج و وقت الخمر	فتشایانند تا کل الامر
فکانما خمر و لا فندح	و کانما فندح و لا خمر
از صفای می و لطافت جام	در ہم آسخت رنگ جام و درام
بہ جام است نیست گونی می	یا درام است نیست گونی جام

و دیگر استمال علم است در جمیع حرکات و سکناات و بر قایل علم و عامل بران شناہ آمدہ و فرمودہ اند ما بعثت معہما
 نبی جمہدینا یکرتنا عالم عامل گردد و همچو سراج و شمع محرق جان خود و مینوی و گران نبرد کمثل الخارینیل السفارا
 عبارت از همین مقام است و دیگر تو دوست با بندگان خدا افشا سلام و طعام طعام و سعی و تقضار و حاج نام عوام
 و بانی مراد ان بمان تصون و یطعمون الطعام علی حبہ مسکینا و یتیماء اسیرا یقماذا مقربہ او مسکینا
 ذامترہ ہمہ مومنان چون یک جسد اند اگر عضوئی از تن مشتکی گردد سایر جسد از برای آن نمی و سہر متداعی شود

بنی آدم با عفتناست یکدیگر اند	کہ در آفرینش از یک جوہر اند
چو عضوی بود در آور در میزگان	در عضو ایامناست قرار

و دیگر بر رسیدن رزایا در مال و خویشیان اکثر ایش نباید کرد بلکه با مترجم باید کرد از اند عمر بن خطاب گفت و صحبت
 بمن رسید مگر اندران ملاحظہ نعمت کردم کی آنکس ازین آفت در دین من رونا و دیگر آنکہ بزرگتر از ان بر من
 نیفتاد سوم آنکہ کفارہ و زری و جالب جوی شد و دیگر تلاوت کردن قرآن است بتدبر و تفکر و رغوت و صفات
 کہ در ان مذکور است و بیان فضائل کلام و مزایای این نظام در اینجا تحصیل حاصل است اهل القرآن ہم اهل اللہ و
 خاصتہ و خاصہ بملک عبارت از ہمنشینان اوست کہ در غالب احوال با او ہمراہ باشند ایتقدیرہ کم است کہ این کلام
 تالیق است و بانی ہر کلام مخلوق و صال القرب و در باب الایاب و دیگر اختیار مجالست کسی است کہ نفع علم یا عمل
 از وی استفادہ می توان کرد و ترک صحبت کسی کہ از وی ملاحظہ ضرر در دین و دزد دنیا می توان نمود و ہر القوم

لا یشقی جلسہم

حافظ از مجلس ندان سلامت بگذر تا خرابت نکند صحبت بدنامی چند

و دیگر قامت حد و دست در نفس خود و کسان خود کاکہ راع و کاکہ مسؤل عن رعیتہ اگر سلطان است خود

بسیار دشمن می نماید و بی تعیین و رسد اقل ولایات و ولایات خود شریک است بخواب سازد که خیر نخواهد بود
تا و سیکه بر روی از مو اعداء این ولایت میبرد و دیگر دادن صدقه است در او خدا و تعالی در قرآنی که تصدقین
و تصدقات کرده صدقه فرض را زکوة خوانند و صدقه افضل را تطوع نامند و غیرین مریا اسم عمل است و تطوع و تطوع
در جات علی و میل بصفت کریم وجود و آثار و سخاوت و بی غش و شکر خداوند و بندگان هم بملفوظ آن نه باشد
صیغه صحیح تصدقات الفقرو تأمل المعنی و اسرار بزل کردن مال است در غیر موضع آن و در آن کفران نعمت است
مفقیق است ان المبدین کفی الحوان الشیاطین و کان الانسان لریبه کفورا دیگر بما بنفس است احدی
عادلک نفسک القی بین جنینک شیخی و دیگر سوره فیه این بیار را که گفتند ای قاری الذین یؤمنوا بالله
را بران اعمال ما فقه لا یخیر عند الله من نفعک فان فی کل نفس کفرا نعمه الله علیها من بعد علیها
و چون این چهار است آید چاره دیگر که با اعدا نما برت آسان تر گردد و مراتب شهادت باطن و ظاهر برت شود
و دیگر رعایت بر سلمان بن عیث بود مسلمی پذیرد و میان آنها ساواست میباید نمود چنانکه اسلام این التوبه و
اعیان ایشان کرده و نباید گفت که آن بود سلطان و جاه و مال و شخص کلان است و این صغیر و حقیر و ناتوان بن خاندان
بلکه اسلام را بنابر شخص و معا بود داشت و مسلمانان را اعضا می این شخص باید گردانید و کیفیت که بود اسلام برت کرد
بمسلمانان چنانکه بود شخص نیست مگر با اعضا و جمیع قوانی ظاهر و باطن او و همین معنی را رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
المسلمون تکافؤ دماؤهم و نسعی بدصتهم اذ ناهم و هم ید و احد علی من سواهم و المؤمن للمؤمن کالبینان
المزصوص یشد بعضه بعضا و دیگر فقط حق جاریست و هر که در و از او قریب تر بسوئی او بود و بی مقدمه
درین کار و در تقصد و رفع ضرر هر که باشد و همسایه را جاره گویند مشتق از جاره یعنی مال بنا بر میل بسوئی او باسانت هر که
آز مشتق از جور یعنی میل بسوئی باطن میگوید که در عورت آنرا ظلم نامند پس این بدان مانده که لایق را سلیم خوانند
و با بخار و اجات حقوق جوایکی از واجبات است گو که از باشد و دیگر نعمت کردن است از برای برادر سلمان ظالم باشد
یا مظلوم نصرت ظالم یعنی او از ظلم است و نصرت مظلوم به دفع ظلم از وی الظلم ظلمات یوم القیامة و این همه مقصد
با استقامت است و در نزدین زمین این معنی ممکن نیست و مظلوم نزدیک تر است با اجابت و عاصی
بترس از آبه مظلومان که بیگانه دعا کردن
آتش سوزان نکند با سپند
انچه کند و در دل در دست
و دیگر سوال اول برای اسگندار با وجود خدا در حال است و در قیامت خدا و شش یا خموش یا کدوش و شش روی باشد

زیرا که سوال مزین آبروست و نذل سائل و از شعب ابوست منت نهادن بر کسی تا بیشتر از آن از روی استادت
 و کائناتن شستگاری دیگر دوست داشتن انصار و انصار ریاست است و حسب ایشان را رسول خدا صلی الله علیه و آله
 گفته و بعضی را نشان نفاق قرار داده و فرموده اقلوا امر محسنهم و تجاوزوا عن مسیئتهم شیخ گوید که هر آن کس
 من تصور دین الله فی ای زمان کان فهو من الانصار و هو اهل فی حکم هذا الحدیث و ما سرورین خدا
 و کس نزدیک آنکه ابتدا در بجهان خود برود و دیگر و غیر آنکه در جبهه این نصرت بر خود شناخته باشد و در کسی که این نصرت را
 بر خود واجب است لقوله یا ایها الذین امنوا اذینوا انصارا لله و این دیگر را جمیع نصرت است و هم جزا آورده است
 و ازین معاد می است انصار عظمی از برای دفع باطل و گویا جهاد معنوی محسوب است معنوی آنجست که قابل برای عین و
 او نفس است و محسوس با نیت که تعلق دارد بعبارت لسان یا کتابت زبان و دیگر صدق مدیریت و امانت و
 صدق و عهد و اجتناب کذب و خیانت و خلفت و عدم الازم میاید گرفت در نزد خدا صحت با امدنی فجوینا یار که اینها
 یکی از علامات منافق است و اخلافت و عهد ازین باب نیست معتزله چون خلافت اعیان را موجب کذب و خبر و اعدا
 گمان کردند و کذب را در خبرش استعمل آنجا شنیده انکار آن میکنند و این زانست عظیم است زیرا که مثل این را در عین
 شیخ کذب نمی نامند فحیهم دلیل عقلی عن علم و وضع حکمی و هذا من تصور بعض العقول و و فی همان کلی
 موطن مع ادلتها و لا ینبغی لها ذلک

و انی اذا اوحده او وعدته
 لمختلف ابعادی و منجز هو علی

و دیگر بذات است در جاسد و عدم تر فر در دنیا و بذات از ایمان گفته زیرا که انقی از برای کبر و ابعاد محبت بود
 و بیایا و صلف است و این همه امور مذموم است بر لسان شیخ و کرده است در عین آن بگذرد مردم و نواز خدا
 و دیگر بیایست و او تعالی می است و حیا شعبه از ایمان باشد و الحیا خیر کلاه و او تعالی روز قیامت نیز بران
 اسلام شرم کند و حیا موجب ترک هر کار نامرضی خدا در رسول است شیخ گوید که ان الله لا یستجیبی را ترجمه کرده است
 تا که ان لا یتدک ان یضرب مثلا ما بعوضه و دیگر غیر عرابی سلطان است عموما و خصوصا الدین النصحیة
 قال المن و رسول الله قال الله در سوله و لکتابه و کلامه المسلمین و عامتهم و نضاع بشته را گویند و منعه
 سوزن را و ناصح قاطط است و قاطط کسی است که میان اجزا و ثوبت تالیف می نمشد تا آنکه قسمی یا پیرینی میگردد
 و بدان انتقال میرود همچنین ناصح در دین خدا مولف در میان دلهای عباد الله و میان سعادت ایشان در خدا
 نصیحت گوش کن جانان که از جان و تو میزند
 جراتان مسا و تمند پند پیردانا را

اینقدر است که نافع محتاج است به وی علم کثیر یکی علم شریعت که شامل جمیع احوال مردم و علم زمان و مکان است و دوم
 علم تزیین نزد تقابل این امور تا که بر حسب حال کند و سیاست و عدالت داخل است در زیر این نصیحت شیخ گفته
 الشاخص فی دین الله ینتاج الی علم کثیر و عقل غریب و فکر صحیح و رویه حسنة و اعتدال مزاج و قوادة
 وان لم تکن فیہ هذه الخصال کان الخطأ السرع الیہ من الاصابة وما فی مکارم الاخلاق ادق ولا
 اخفی ولا اعظم من النصیحة ولنا فیہ جن سمنیة کتاب الفصائل و دیگر مرامات عال خویش است در زیانیکه
 میان هر دو نماز باشد زیرا که از یک نماز تا نماز دیگر زمانی خالی از نماز است باید که در این زمان لغوی بوجد نماید و درین
 حکم نماز فرض و نافله یکسان است و وارد شده که صلوة علی ارض صلوة کالغوبینہ ما کتاب فی علیین و کلام لغوی
 همان است که سابقا باشد و در کف میزان ندر آید و دیگر التزام نماز کمتر است نزد خدا با جماعت چه اتحاد مساجد جز از
 برای اقامت نماز است و نافله نمی کنند مگر از برای اتیان بسوی آن حی علی الصلوة عبارت از همین دعاست و
 حی علی الفلاح بشارت همین با جماعت سنت موکده نبوی است و مراد بدان اجتماع است بر اقامت دین و
 عدم تفرق در آن شیخ فرماید و من ترک سنة رسول الله صلیم ضل بلا شاک لانه ما سبق الا ما هو الهدایة
 وما ذابعد شیء الا الضلال فانی نضر فون و دیگر محافظت باید که در زمانه و این و آن نماز است در اوقات مستغنی
 در نماز و وقت آن باین معنی است و این غیر و غیر و این غیر و غشاست و بر نماز تجدید مطلق میشود و نماز
 شب یا زوره کمت است ذال الشیخ و هذا لا بد منه لس یرد اتباع السنة و الا فناء قرآن زدت علی هذا
 فانت و ذالک فان الصلوة خیر موضوع فمن شاء فلیستقل و من شاء فلیستکثر فانه یناچی ربه و الحدیث
 مع الله و الاستکثار منه اشرف الاحوال و دیگر در معنی و نطق است چنانکه در ماکل و شارب باشد و آن عبارت
 از جناب حرام بر شبات الاتم من احاک فی صدک ذبح ما یریبک الی ما لا یریبک و استغنت قلبک
 وان اهداک المغنون و گزیدن هر صلیح و نعت صالح و اقتصاد در همه امور و آبلع انبیا و مسلما و تحفظ از عجلت
 گوید و موطن آن و ساریت بسوی مغفرت و سبق بجانب خیرت و اکرام ضیفت و تمیزیت و جواز بجزداد راک و
 بر عمل آنست و خودت در امور دنیا و در بر آنست صلوات زود که شریفین چهار باب در معجم است و دیگر شیخ گفته
 الله ان تعود فی شیء خرجت عنه الله تعالی و لا تعقد مع الله عقدا ولا عهدا ثم تعضنه بعد ذلک
 و یخلد و لا تقی بد و اول عهد که بنی آدم با خدا است قالوا ایللی است و درین عهد که اقرار بریت رب و عبودیت خود
 است و اقبال الله ایمان و احسان بندگی است لکن بعد ازین بی بلای شرک راه بسیاری از مردم زده و در انواع

برع و ضلال مبتلا گردانید و چون این یاغراستی در این ایام که آخر با اول موافق سازد تا بر و وفایند بر یکدیگر نشینند
 و دیگر هر که دالی باشد لازمست که قضایا بین الناس بخی کند و پیروی هوانمایند که فعلی از راه خداست و راه خدا عبادت
 از چیزیست که در کتاب و بر زبان انبیاء و مشرعیان گشته الذین یصلون عن سبیل الله لهم عذاب شدید بعد
 نسوا یوم الحساب شیخ گفته یعنی به والله اعلم یوم الذین یصلون عن سبیل الله فیهم فیما فی الذین
 الترتک و یوم الذین یصلون الذین ای الجزاء لما فیهم من إقامة الحد و دیگر در دعوات اوقات ثابت است امر است
 میاید که مثل آذان و حرب و نزول باران و امتحان نماز و ساعت جمعه و چیز آن که در کتاب و حدیث مثل حصن حصین و غیره
 است تقریر مذکورست و اسباب قبول بسیارست در هر زمان و مکان و حال نفس ظلم که بدان ذکر خدا می رود و منحصرست
 پس چون دعا یکی ازین چهار کار مستقرن شد نزدیکست که مستجاب گردد و اقوی درین چهار امر یکی اسمست دیگر
 حال و دعا در حال سجود بسیار و بیشتر میاید که چه نزدیک و چه مجده باشد افزون تر از چهار شیء است آنحضرت فرمود علم
 اقرب ما یكون العبد من ربه وهو ساجد شیخ گفته اقرب من ربه السجود و کاد ما الاقرب من الله
 فاذا دعوت فما السجود قاصد فی دوام الحال الذی واجب الله القرب المطلوب من الله و دیگر کن فقیرا
 من الله كما انت فقیر الیه و این بدان ماند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودت انما انت فقیر من الله انت که از وی
 را محذره و احوال ربوبیت شنیده نگردد بلکه همه عبودیت محض باشد چنانکه در جناب حق چیزی از عبودیت نیست و محض
 بروی که عبد باشد فهو رب محض فکن انت عبدا محضا و دیگر باطرازا لازم میاید گرفت که از افضل احوال
 مومنست و هر انسان که میسیر و عمل او ختم میشود و مگر مریط که عملش تا روز قیامت در نشو و نماست و از قاتان قبر
 در اینست ثبت هذ عن رسول الله صلی الله علیه و آله شیخ گوید رباط آنست که انسان و انما نفس خود را ملازم طاعت خدا
 گردانند و در مدعی که بسوی آن منتی شود و چون نفس این کار رباط داد مریط شد و رباط در بر خیر اختصاص یان
 خیرست و همه راه خداست مختص ببلایست شعور یا جهاد نیست آنحضرت فرمود انتظار الصلوة بعد الصلوة رباط
 و حق تعالی گفته اصبر و اصابر و اودا بطی و انقواله و دیگر چون مناجات کند با رسول خدا صلی الله علیه و آله عبارتست
 از زمان قرارت احادیث مرویه از جناب نبوت علیه الصلوة و السلام باید که پیش از سجود تقیم صدقه کند هر صدقه
 که باشد که این همه خیرست و بدان طهارت دست بهم میدهد و صدقاتی که شایع بران نفس کرده بسیارست منها قوله
 صلوات الله علی کل تملیة صدقة و کل تکبیر صدقة و کل تسبیح صدقة و کل تحمید صدقة و امر معروف صدقة و نهی منکر
 صدقة پس نزد خواندن حدیث نظر در حال خود بایر کرد و هی التي بقیت فی العامة من مناجاة الرسول صلوات

و هر صدقه که بران قدرت حاصل گردوی باید داد بعد در قرارت حدیث شروع میاید کرد و دیگر نذران کفیریه
از این قبایه واجب است هرگز بر گناهی و تاملی زبان ایجا فرگفتن مسلمانی آشنا نباید نمود که در حدیث است هر قال
لاخیه کا ذی فقد با. بها احد هان کان کما قال و الا ذجعت علیه و معنی رجوع آنست که مکفر خود را فرساید
و هر که را فرگفته وی هنوز مسلمان است و اذا قیل لهم امنوا کما امن الناس قالوا فمن کما امن السفهاء
حق تعالی در جواب ایشان میفرماید الا انهم هم السفهاء و لکن لا یعلمون و سفیه ضعیف الای را اگر نید پس این
تقول ایشان خود و بال ایشان گردید و نظایر این آیه در کتاب بسیارست و همه فایده رجوع نسبت در سینه بسوی
صاحبش میکند و میخورد چون الا انفسهم و نیز این آیات بطوری است بر سلاست آن دیگر ازین نسب
و نام و ابتداء ایکنس اندان و اکسین بوی از وجود و او بی از او بیات مسلمان باقی تواند ماند چو بزر و بزر و
زبان او را کافر میاید نسبت الی انهم هم السفهاء که در این بناظر بسیار از خاندان نموده تا آنکه احد
از سلف و خلف درین مباحث ازین آفات ایشان که راجع ایشانست سلیم نمانده و دیگر یکی از مناصب شرعی
مجاور حسن ذب از شریعت فقه و سنت بیضا رست و درین مرتبه ادغام و مقامات احدی را گنجایش قبول
نیست و ناگزیر است از آنکه هر چه خلاف سنت صحیح باشد و مضاد در تقییه بود و بر تقیه قطعی و در طرد و دفع و
رفع آن با اول قاطعه و منافی سلسله در یاد کردیم که از مناصب احدی را به کبر باشد و هر کجا که باشد رعایت نمی باید نمود
پس تکفیر جمعی از اهل علم و تقوی در باره جماعه از صوفیه و فقها راجع به بی افعال آنهاست در متوجیه بسوی
ذوات و نفوسشان و درین تکفیر محاسبه کفر بین معذورست چنانکه مطرودین ایشان بنا بر حال یا قال مجبور اند عالمه مردم
که باین حکمت مانعند زیر سب و در حالت ایک مرتبه می نمند و می مانند میان هر دو بون بائن و بعد از است

سألت مشرقه و سورت مغرباً شتان بین مشرق و مغرب

تکفیر نمودن شیخ الاسلام بن تمیمه و حافظ بن القیم و امثال ایشان ابن فارض و ابن سعین و ابن عربی و دیگر قائلین
وحدت وجود و تکلمین مسائل غیر ماثوره از حسین ادری است که مخاطب دران همان قالات و حالات است نه ذوات
ارباب مقالات و اصحاب ملاقات و این منحصبا از عالم مناصب دین پروری و اکمل منازل حق پرستی است
در هزار کیل و در بسیار اندک ما بان لوازمش میفرمایند و اگر سانه و باره عالمه هدایت و ارشاد عباد بسوس

رب الارباب یگر دانند

این سعادت بزور بازو نیست تا بخشه خدای بخشنده

درشت و تنهایی آید و فی القبر مقید الشانما قیامك والی الله مصیرك فمن نصیرك و دیگر دنیا روزی چندت
و آخر کار با خداوند پس دل بر نیرنگ بوی و رنگ اینجانبی باید نهاد و هر دم از مرگ دیگر رنگان عبرت میباید گرفت
جامی آن: که درین مرحله آن پیشه کنی که ز مرگ دیگران مرگ خود اندیشه کنی

مانند ایشان درین خاکدان بروی می شد که چون از اینجا رفتند دیگر خبری از ایشان نیامد و هر که آمد بجای آن رفته آمد
و چون منزل پرواست و باز خانه را بدیدگان بگذاشت که ترکوا من جنات و حیون و ذروع و مقام که بعد
و نعه کاوا فیها الکفایت کن تک و او در شاهان قوما آخرین امام علی بادی بن محمد جوادی بن علی رضا علیه السلام را
تذکره متوکل عباسی سعادت زدند که در خانه خود سلاح دارد و جمعی از یاران همراه او هستند گو یا طلب مرا از برای خود
آیند فرمان رفت که گروهی از آنرا که برود و او را گرفتار کرده یار و برترین غفلت هجوم آوردند و او را در خانه تا کن
در پی ازین صفت و مخلص موی روی قبله یافتند و وی مترجم بود بآیاتی از قرآن که در عهد و وعید آمده و تخریبها
و سنگریزه فرشی میان او و بساط زمین نبودست

بهر یا نهی پاک از فقیهان است قدم منه بیستان که جای شیران است
بر زمین صورت گرفته پیش متوکل برود و وقت شب بود و جام شراب در دوز و کاسه مدام در دست
متاب و شراب و انتفارت این صبح قیامت است شب نیست

چون بنای نامعایه تمام یادیه تطهیر کرد و پهلوی خود بنشانند و خبر که در خانه او از هر آنچه گفته شده چیزی
برداشت و همچنین بر موافقه اش که بر این عمل و در یافته گشت متوکل شنید و پایله با ده در دستش از تابانوست
امام گفت سزا میر مومنان این چنین است که هرگز بگوشت و پوست من نیایفته مار از ان معاف می باید داشت
متوکل حفر کرد و گفت شعری پسندیدم و خواندیم فرمود من شعر اقلید الروایتم گفتند با بر چنین انشاید که
امام نام اول نیز مذکور و تا وقت فرمود پس این آیات بخواند

یا قوا علی قتل الاصلیاء تحرموا هم طلب الرجال فما اغنتهم القتل
واستنزوا بعد عز عن معاقبهم نادوا حفرایا بنس ما تزلوا
نادوا هم ساریخ من بعد ما قتلوا ابن الاسرة و التیمان و احلل
این الوجوه التي كانت منعمة من دنها تضرب الاستار و الكلل
فاذبح القبر عنهم حين سألهم ثلاث الوجوه علیها اللود یقتل

قد حال ما اکلوا دهر او ما شربوا فاصبحی بعد طول الاکل فی کلوا

حاضرین بزم ازین انشاء بر علی ترسیدند اما متوکل بسیار از بسیار بگرسیت تا آنکه اشکش بر ریش روان شد
و حاضران نیز در گریه شدند و دیگر خیال نباید کرد که دنیا عبارت از وجود است پس بس و چون ما نمانیم و آنهمانی
شود این آرایش و نمایش که سایه ابر و خنده برق پیش نیست بر فتن ما برود بگذر این گمندی بر نشان همان است
که نمی آید و در دیگری بی آید مقدمه را مثال ما در آن گذر شد و آنهمنا و بزجا آری استند و حصه خود را لطیف
و لذت معیشت و ملاوت و عذوبت حیات برداشتنند و تا پیشو بگذرند تمام بزم بر هم شد و کسانی دیگر آمدند و
مجان آخر ماند آن اکبر و پیش از آن همان رنگ و بوی در بر زمین و کوفی پیراستند و بهره از مقدمه خود بست
آورده بطرز آن گذشتگان این جهان را پدید کردند و غرض که مکان بر پا است و کمین بویچ و پادروا سے
گمان مبرکه تو چون بگذری جهان بگذشت هزار نوع بگشتند و آنهمن باقی است
باشند کسی است که درین دیر کمن فریب اینهمن نمود و در زمین خود که جلوه گاه حیات دوروزه او است آنچه

از دست بآید از برای جهان بگیر ذخیره ساز

دو نیم جلگه کرد روزی کباب	که سیاققت گویند با بار سب
درینا که بی ماسینه روزگار	بروین گل ویشگند لاله زار
زی تیرودی ماه وارد می شست	بیا که کماخا که ناشیم و مرشت

شیخ سعدی در بوستان گفته است

نشاط آنکه از من رسیدن گرفت	که شامم سپیده رسیدن گرفت
باید پرس که در این انجمن	که در بزمی با منی آمد سب
بسیزی که تا زه گردد دلم	که سبزی نخواهد ز سید از کلم
تفریح کنان در هوا و هوس	گذشته تیر بر خاک بسیار کس
کسانیکه از ما بغیب اندر اند	بیایند و بر خاک ما بگذرند
درینا که فصل جوانی برنت	بلهو و لعب زندگانی برنت
درینا که مشغول باطل شدیم	ز حق دور ماندیم و غافل شدیم
چه خوش گشت با کوه درک آموز کار	که با کسی نکردیم درشت روزگار

و دیگر دعای باید کرد که او تعالی ویرا از صلحاً مومنین گرواند و لسان صدق در آخرین بار زانی دار و تا نزد دستا
 خدا و اولیا را و شود و از انصار رسول خدا صلعم گردد زیرا که او سبحانه صالح المومنین با بانفس مقدم خود و جبرئیل
 و ملائکه را در نصرت پیغمبرترین کرده و آنحضرت فرموده اند اولی الله و صالح المومنین و این نصرت در آنکه
 غلبه شر و فساد از امور دنیا درین ولی رسولین است و از سبب صلاح است آنکه اگر والی باشد در
 اقامت حدود الهی میان شریف و وضع برابر می کند و در دوست و دشمن مساوات در یک کار و با نیاید انما
 هدایت من کل قبله کما هتدوا یقومون لحدود علی الوضیع و یترکون الشریف و لکن امتثال معنی از سبب
 امورت یکسیدایان بخدا رسول در روز آخرت ندارد و ایان امر و ابغان نفس باره درین کار کوتاهی بسیار کنند
 بر امانه و ذموی تقریبی را این دیگر جزایه عامه رعایا و برای و ملازمان میروند و معذات خود را مسلمان بگیرند

این حدیث هر چه خوش است که سحر که میگفت
 بر در میگذارد باوت و فی ترسانه
 که مسلمانان همین است که حافظه دارد
 و ای گرد پی امر و زبده فردا است

و دیگر غیور می باید شد از برای خدا و مدرجی باید کرد از غیرت طبیعی حیوانیه و میزان این عمل آنست که هر که
 غیور است از برای حبه ذمی غیرت نسکند که بر انتهاک محارم او خواه این تنگ بر جان او باشد یا بر غیر او مثلاً
 چنانکه غیرت می رود بر آنکه کسی با مادرش زن کند همچنان غیرت او بر مادر غیر خود باشد که احدی با وی زانی گردد و کند
 بر زانده و خود بر زن و کنیز خود و غیر خود چه بزرگی که با وی زانی شود شک نیست که آن زن دختر یا خواهر یا غایبه
 یا مادر زن است و همچنین خواهر که با زنی ازین زنان خود سفاح کند شیخ گفته فان فعل شینا من هذا و زنی
 و ادعی الغیر فی الدین او المروة فاعلم انه کاذب فی دعواه فانه لیس یندی دین ولا مروءة من یکره

لنفسه شینا و لا یکرهه غیره

مخوری مال مسلمان بچرایت بخورند
 بانگ و فریاد بر آری که مسلمان نیست

آنحضرت فرمود و صلعم ان الله لا یمنی و من غیره حرم الفواحش و مرد رسول خدا و دستش دست زنی را
 که روی حلال بود نسود و بیعت نکرد زنی را مگر بسختی و هو رسول الله صلی الله علیه وسلم فاجعل میزانک
 فی الغیرة للدین هذا فان و نیت به فاعلم انک غیره و ان وجدت خلافاً ذلک فتکاف غیره طبعیه
 حیوانیه لیس لله ولا المروة فیها خیر حتی تغار منک کما تعاد علیک و قد ثبت ما من احد غیر من الله
 ان یزنی عبده او زنی امته و دیگر حد باید کرد از آنکه خدا او را در جانی بیند که از آنجا ستمش کرده و در جانی بیند

که حکم آنجا نموده و ناگزیر است که عملی پوشیده داشته باشد که جز خدا دیگری آنرا نمیداند که این اعظم وسیله است برای
 خلوص آن عمل از شوبه و قلبی من یکون له هذا شیخ و رفوعات چندی از وصایای نبوی بر روایت در تفهیم
 ذکر کرده که در اول هر وصیت از آن لفظ یا علی است و وصایای دیگر بلفظ یا ایا هر چه آورده سر بپوشانی و محافاتی
 این وصایا خوب است زیرا که مشتمل بر غیب در اخلاق حمیده و بر ترخیص از خصائل نکو پندیده است لکن نفع آن بجا
 نبوت در طریق اهل حدیث بصحت غیر مد پس آن وصایا را در علم و وصایای دیگر علماء و عرفای با بد داشتند اعتقاد
 رفع آن نباید نمود که از وادی من کذب علی متعلی اقلیتبوعه مقعد من النار است و هم جناب شیخ طائفة از وصایای
 اهل علم و معرفت ایراد کرده و بعضی را از آن در نظم آورده و کلام صلحاء است در وصیت و نصیحت ذکر نموده و آنها
 حکما بر بیان رسانیده و در ضمن آن حکایات اهل علم و بعضی شرح خود اثبات نموده در شرح هر یک مبتنی از وصایای
 مذکوره و صیغهای بسیار مناسب عنوان کلام و بیگانه از آن هر چه نه شده و چندی از وصایای آئینه تورات و بیرون
 متعلق بطهارت جوارح و تقصیف باطن و اصلاح ظاهر و عبادت و حسن معاملات و حکایات زمان نبوت اولی و
 مواظبتی و غیر اثنی و تذکیر و تحذیر و آنچه باین چیزهای مانده شرح و بسط بسیار گماشته و حکمتها را در خوب
 ایراد نموده و خاتمه باب اگر خاتمه کتاب است بر ذکر ادعیه مشهوره و عوذات مذکوره در اعلا و ایش و جز آن
 ختم ساخته این چند وصیت که در نجاشی یعنی حرفی از آن کتاب و پر قوی از آن آقا کتاب است که بصیرت در
 فحادی و مطامعی آن بقص و زیادت ثبوت نموده آمد و بالله التوفیق الکی آنچه درین جزیه نوشته ایم و سوادش
 بیاض این کاغذ برده ایم فهم قاصر است که از آیات و بیانات معنی و مقالات اصحاب بحالات تو و کسب فهمیم
 و از کلمات طبیعات ارباب حق و فوائد اخلاقیه اولیاء دین در میزان تمیز سنجیدیم اگر مراد تو و رسول تو و اولیاء
 اصغیا و تو از آن الفاظ قدسیه و عبارات سید بران معانی طاهره و منظر لطیفه با برهت است که قره عیون مستغرقان
 ماشده پس بقبولش سرفراز فرما و در دلهای بندگان حق جو در زبان برداران نیکو نموده و در نفوس اخلاص مخصوصاً
 اثری نمایان در کتی شایان از آن مبانی و معانی ارزانی دارد اگر خدا نخواسته و بسا احوال معنای تو و مراد
 رسول و دیگر جماع مقبول حرفی از زبان غلامه و خامه زبان بر تیره باشد از ما بعفو شامل و کرم عمیم خویش ما و کن
 و کین که چون عفو از کرام نامس مایل است از تو که اگر ماکرین و ارحم الراحمین چه تمام جو نباشد و حق دانست که
 حقیقت سخن خود را چنانکه تو میدانی دیگری کجای تواند دریافت و با وصیت کلام نبوی و پادشخت سخن صلحاء چنانکه
 خودشان می شناسند فردی از افراد است که میتواند دانست که اهل علم است که اهل علم است ان الله اعلم
 بکم

از افتادگان بیچاره جز آنکه بر او خدا و رسول ایمان و اعتراف آیم دیگر چه آید و از ره تخمین فی العلم غیر از آنکه
 به امنا به کل من عند ربنا قائل شوند دیگر چه میکشاید دید و شنید ما را چه اعتماد و بر فصد ناقص کدام بنیاد آنچه
 بصدق نیت و خلوص طویت اختیار نموده ایم اقبال محض رسول تست و هر چه از میان سبل مستقره و شارب
 تنوع جاوده اش پیورده ایم راه اقتدار کتاب تست ربنا امنا بها انزلت و انتعنا الرسول فالكتبنا مع
 الشاهدین ما خاکیان فنا پذیرا اگر غوری بیع و بی بیصر بنوازی از لطف عامت هرگز در نیست و ما
 بشر متذکران عصیان پناه را اگر بنظر رحمت تمام خود بنگری ز نماز از شان ربوبیت تو مجوزة اللہ غفران

جمعی بدت گریه و آه آوردند

جمعی همه دیده و نگاه آوردند

جمعی دیدند خواهش عفو ترا

رفتند و جهان جهان گناه آوردند

واخرد عوانا ان الحمد لله تعالی خالق النسم و فاطر العالم و صلوته و سلامه علی الذات المططم
 و الغیث المططم لاهوت الجمال و ناسوت الوصال طلعة الحق و واسطة عقد الخلق انسان
 عین الازل فی سر من الازل و لم یزل اللهم صل به منه فیہ طلیه و سلم تسلیما کثیرا طیباً
 علیه علی من انتمی الیه ؎

خاتمه طبع باسم تقریر شیخه خامه ما و تمام سپهر فصاحت مهر سیراج بلاغت ناشر نشره
 شاعر شعری شاعر سید حکیم عظیم حسین خصه لمدنی الدارین و سماه عن مکاره الملونین مؤ

سپاسی که در برابر نعمت میتوان کرد فدای نعمت افزای را میگزاریم که این نامه نخستین عنوان را سر انجام کارش
 صورت بست و آرزوی دیرینه را تازه نقش برادر بر کسی نشست همانا پابع انگیزی اندیشه ندرت پیشه
 خردمند غرور سپند و نش پناه معنی آگاه ارسطو حکمت فلاطون فطرت فرخنده کشور کشافزانه فرمانروا عالیجناب
 فرشته تاب دلاجه امیر الملک نواب سید محمد صدیق حسن خان بهادر داماد لاجورد و القاهر که نقشینه
 این دلنشین صورت و صورت نمای این جایون حقیقت ست در کاشا باغی بیاراست که رضوان از بدوقی تا کاشا
 دل از بهشت برین بر خاست مگر کتب خانهای خاصه را بخلوت خاص پهلوی هم چیده بیارند پیشینه آثار و صفات
 پارینه اخبار که بر حالات اصفیای روزگار و کرامات اولیای نامدار اشتهال داشت از انجمله برگزیده پیش نظر
 گذاشت و دیده را بر روت گمنی و اندیشه را با اندازه شناسی برگماشت تا بدان پایه دیدن دانش نغز از پوست